




Irano-Islamic Research in Politics, Vol.1, No4, 218-242.

 [20.1001.1.28212088.1401.1.4.9.5](https://doi.org/10.1001.1.28212088.1401.1.4.9.5)

The Effect of Land Reforms in 1963 on Marginalization and Political-Social Protests in Iran¹

Garineh Keshishyan Siraki²

Mahin Niroomand Alankesh³

Abstract

The purpose of this article is to investigate the effect of marginalization affected by land reforms in 1963 on riots and popular protests and to provide an answer to these questions: what were land reforms and what were their characteristics and in what political system and the urban system has taken place and what effects it has had on urban political protests. The findings of the authors show that the changes in the production method with the collapse of the semi-feudal system and at the same time the formation of the capitalist system influenced by the world system and also the will of the West with the motivation of injecting modernization and development into the countries The Third World and its guidance by the ruler of the time, which led to land reforms, ultimately led to social mobility and population displacement, which led to the emergence of marginalization in the suburbs of big cities. But the result of this modernization, despite the development of the center of big cities, was nothing but poverty, inequality and injustice for the residents of the suburbs, which itself led to the formation of grounds for uprisings and riots. But what separates this article from other related writings is a new look and an innovative approach to the subject, which is accompanied by a theoretical and methodological innovation. In this article, using the theories of Walt Whitman Rostow, Andre Gunder Frank and Emanuel Wallerstein, the issue has been examined at three levels of micro, medium and macro analysis and the results of the discussion have been analyzed.

Keywords: Land Reforms, Megacities, Immigration, Marginalization, Rebellion, Revolution

¹ . Received, 2022/08/09; Accepted, 2023/09/24; Printed, 2023/03/06

² Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author) G_keshishyan@azad.ac.ir

³ . PhD Candidate in Political Science, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran, niroo_1345@yahoo.com



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



سیاست‌پژوهی اسلامی ایرانی، سال اول، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۱، ۲۱۸-۲۴۲.

اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ و اعتراضات سیاسی - اجتماعی در ایران^۱

گارینه کشیشیان سیرکی^۲

مهین نیرومند آلانکش^۳

چکیده

سال‌های دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ اوج سیاست‌های اصلاحات اقتصادی، توسعه و صنعتی‌شدن بود و برآوردهای رسمی نشان می‌داد که حکومت ایران به ثبات لازم برای تداوم اقتدار داخلی و منطقه‌ای رسیده است. اما درست در همین دوره مجموعه‌ای از اعتراضات و شورش‌ها آغاز شد که سرانجام به انقلاب ۵۷ منجر گشت. پرسشی که در این مقاله مطرح شده تا به آن پاسخ دهیم، آن است که اصلاحات ارضی چگونه بر اعتراضات سیاسی شهری تأثیر گذاشته است؟ فرضیه‌ای که ارائه می‌شود، آن است که اصلاحات ارضی موجب تحریک اجتماعی و جابه‌جایی جمعیتی شده و به پیدایش حاشیه‌نشینی در حومه شهرهای بزرگ انجامیده است. از سویی، نوسازی با وجود توسعه‌یافتن مرکز شهرهای بزرگ، چیزی جز فقر و نابرابری و بی‌عدالتی برای بخش مهمی از مردم شهرها نبوده که خود منجر به شکل‌گیری زمینه‌هایی برای قیام‌ها و شورش‌ها شد. در این مقاله با استفاده از نظریه‌های والٹ ویتمن روستو، آندره گوندر فرانک و امانوئل والرشتاین، به بررسی موضوع در سه سطح تحلیل خرد، میانه و کلان پرداخته و نتایج بحث مورد بررسی قرار گرفته است. این تحقیق کیفی و با روش جامعه‌شناسی تاریخی خواهد بود و متون و اسناد مربوط به اصلاحات ارضی ایران و اعتراضات دو دهه پیش از انقلاب را تحلیل می‌کند. یافته اصلی این تحقیق نشان می‌دهد جدا از اراده حکومت‌ها، همواره یک‌سری تحولات ساختاری موجبات تغییر شرایط می‌شود که نقش ساختارها را فراتر از کارگزاران تحمیل می‌کند.

واژگان کلیدی: اصلاحات ارضی، کلان‌شهرها، مهاجرت، حاشیه‌نشینی، شورش، انقلاب.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۵/۱۸؛ تاریخ پذیرش، ۱۴۰۱/۷/۲؛ تاریخ چاپ، ۱۴۰۱/۱۲/۱۵
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. g_keshishyan@azad.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. niroo_1345@yahoo.com

مقدمه

با وجود آنکه جامعه ایران در سده بیستم، تحولات بزرگی از جمله حذف نظام ملوک الطوائفی، اصلاحات ارضی و انقلاب ۵۷ را از سر گذرانده، اما دوره‌های ثبات هم در این میان کم نبوده‌اند. یکی از این دوره‌های ثبات از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز و تا اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ ادامه یافت. پس از آن نیز به‌خاطر مجموعه‌ای از اصلاحات اقتصادی که از سال ۱۳۴۲ شروع شد، عصری از رونق اقتصادی تجربه شد که برخلاف انتظار حکومت، به اعتراضات و شورش‌هایی منجر شد که از سوی گروه‌های مذهبی، چپ‌گرا و حتی لیبرال و ملی‌گرا دامن زده می‌شد و سلسله‌وار تا بهمن ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم تداوم یافت. از این‌رو، اعتراضات دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ از مسائل کمتر قابل انتظار جامعه ایران بود و بیشتر تحلیلگران ایران آن دوره از غافلگیری حکومت، حامیان خارجی و تحلیلگران مختلف ایرانی و غیر ایرانی سخن گفته‌اند. لذا در اینجا اعتراضات و ماهیت‌شان و درک روشن از آنها مسئله‌ای است که نگارندگان به آن عنوان متغیر وابسته به بررسی آن می‌پردازند. با همه نقدها و تحلیل‌هایی که در مورد آن اعتراضات نوشته شده، اما به لحاظ سیاسی و اجتماعی یک پدیده مهم و درخور مطالعه است. این پدیده موجب تحولاتی اساسی در نظام اجتماعی، فرهنگی و سیاسی ایران شده و بسیاری بر این باورند که حتی منشأ تحولات بعدی ایران را باید در آن رویدادها جست‌وجو کرد. اما نکته مهم ابهاماتی است که در مورد چگونگی ارتباط این دو متغیر (اعتراضات و اصلاحات ارضی) وجود درد که در اینجا مسأله اصلی برای نگارندگان است.

بر این اساس، پرسش اصلی آن است که چگونه اصلاحات ارضی به اعتراضات دامن زد؟ فرضیه این مقاله آن است که اصلاحات ارضی با تبدیل رعایا و دهقانان، به آزادسازی نیروی کار مازاد روستایی دامن زده و آنها را به حاشیه‌نشینی روزافزون در شهرها تبدیل کرد و به این ترتیب زمینه‌های لازم را برای اعتراضات و شورش‌ها فراهم آورد.

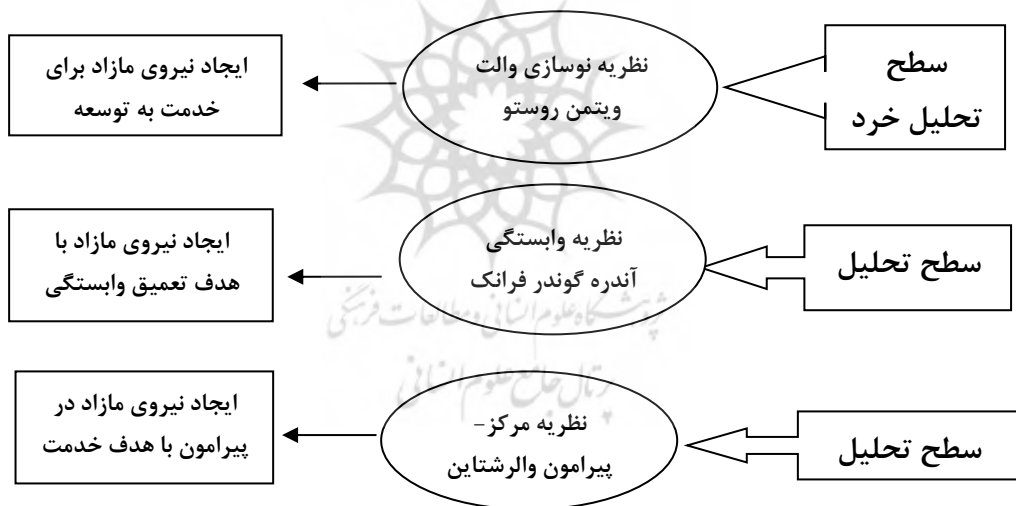
این تحقیق از نوع کیفی است و از رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی استفاده می‌کند و قصد دارد با بهره‌گرفتن از داده‌های مربوط به رویدادهای گذشته و به‌ویژه دهه‌های پایانی حکومت پهلوی، عواملی را که منجر به بروز اعتراض‌های سیاسی- اجتماعی آینده شده‌اند، مورد بررسی قرار دهد. شاخص مهم برای این موضوع، بهره‌گیری از متغیر میانگین حاشیه‌نشینی است که در کنار شهرهای بزرگ زمینه را برای اثرگذاری بر نظام رسمی فراهم می‌آورد. لذا متغیر اصلاحات ارضی با ایجاد حاشیه‌نشینی زمینه را برای تجمع انسانی و فقر فراهم می‌کند که امکان ایجاد اعتراض و تبدیل آن به امر سیاسی را میسر می‌نماید.

پیشینه پژوهش

پژوهشگرانی مانند یرواند آبراهامیان در سال ۱۳۷۷ در کتاب «ایران میان دو انقلاب»، و در سال ۱۳۸۹ در کتاب «تاریخ ایران مدرن»، احمد اشرف در سال ۱۳۹۳ در کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران»، حسین بشیریه در سال ۱۳۹۴ در کتاب «دیباجه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران» و در سال ۱۳۹۷ در کتابی تحت عنوان «زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران»، همچنین مازیار بهروز در سال ۱۳۸۰ در کتابش با عنوان «شورشیان آرمانخواه»، آصف بیات در سال ۱۳۹۳ در کتاب خود با عنوان «سیاست‌های خیابانی جنبش تهری‌دستان در ایران» و همچنین ابراهیم فیوضات در سال ۱۳۸۳ در کتابی با عنوان «اصلاح‌گری و ایران» و همایون کاتوزیان در سال ۱۳۶۶ در «اقتصاد سیاسی ایران»، به گوشه‌هایی از این موضوع پرداخته‌اند؛ ولی آنچه این مقاله را از سایر نوشته‌های مرتبط مجزا می‌کند، نگاه و رویکردی جدید به موضوع است که با یک نوآوری نظری و روشی نیز همراه است. در این مقاله با استفاده از نظریه‌های والت ویتمن روستو، آندره گوندر فرانک و والرشتاین، به بررسی موضوع در سه سطح تحلیل خرد، میانه و کلان پرداخته و نتایج بحث را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

چارچوب نظری

معمولاً در بیشتر کشورهای که اصلاحات ارضی از سوی دولت‌ها و به شکل یک برنامه ضربتی و آمرانه اجرا شده است، یا به هدف اصلی خود نرسیده یا اینکه با آثار و عواقب متعددی روبه‌رو شده که می‌توان حاشیه‌نشینی را در شمار این عواقب قلمداد کرد. حال از آنجا که این مقاله تحلیلی است، از روش بررسی سطوح تحلیل (خرد، میانه و کلان) برای آزمون فرضیه استفاده خواهد شد. از این‌رو تلاش شده است تا با ادغام سه سطح مذکور و بهره‌گیری از نظریه‌های نوسازی، وابستگی و مرکز-پیرامون یک مدل تحلیلی ارائه شود.



ابتدا به‌طور مختصر به بستر تاریخی و شکل‌گیری مکاتب نوسازی، وابستگی و نظریه نظام جهانی پرداخته و سپس به‌طور مجزا هرکدام از این نظریه‌ها را مورد بررسی قرار خواهیم داد. آلون.ی.سو، جامعه‌شناس هُنْگ کُنْگ در کتاب «تغییر اجتماعی و توسعه» در خصوص منشأ و خاستگاه

نوسازی نوشته: «مکتب نوسازی را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به شمار آورد؛ الف: ظهور ایالات متحده آمریکا به‌عنوان یک ابرقدرت پس از اجرای طرح مارشال برای بازسازی اروپای جنگ‌زده. ب: گسترش جنبش جهانی کمونیسم. ج: تجزیه امپراتوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بود که موجب ظهور شمار بسیاری از کشور-ملت‌های جدید در جهان سوم گردید» (سو، ۱۳۹۴، ۲۵). در پایان مبحث نظری مدل تحلیلی برای ارتباط مفاهیم و متغیرها ارائه خواهد شد.

ویکی رندال نیز در کتاب «مسائل جهان سوم» چنین می‌گوید: رویکرد «سیاست نوسازی» هم در نتیجه شرایط سیاسی و بین‌المللی متغیر زمان خود پدیدار شد و هم پیامد تحولاتی بود که در حوزه علوم اجتماعی و به‌ویژه علوم سیاسی رخ داد. پس از پایان جنگ جهانی دوم، جهانی نوین متولد شد که در آن دو ابرقدرت یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی رودرروی یکدیگر ایستادند. همچنین روندی از استعمارزدایی آغاز شد که در پی آن دولت‌های به لحاظ قانونی مستقل پدید آمدند. دو ابرقدرت، به‌سرعت برای تأثیرگذاری بر این دولت‌ها به رقابت با یکدیگر برخاستند. در این شرایط، اندیشمندان اجتماعی و به‌طور فزاینده اندیشمندان سیاست در ایالات متحده به مطالعه این کشورها برانگیخته شدند (رندال، ۱۳۹۳، ۱۸).

در چنین شرایطی اندیشمندان علوم انسانی نظریه‌هایی در ارتباط با روند رو به رشد کشورهای جهان سوم ارائه دادند که یکی از آن نظریه‌ها «مکتب نوسازی» است. در اینجا نگرانندگان قصد دارند از رویکرد اقتصادی مراحل رشد روستو (اقتصاددان آمریکایی) بهره بگیرند تا بر اساس آن وضعیت جامعه ایران دهه‌های ۴۰ و ۵۰ را مورد بررسی قرار دهند.

روستو پنج مرحله را به‌عنوان راهکار عملی جهت تحقق نوسازی و مدرنیزاسیون در جهان سوم مطرح می‌کند که این مراحل عبارت‌اند از: ۱. جامعه سنتی، ۲. پیش‌شرط‌های آغاز حرکت، ۳. آغاز حرکت، ۴. رسیدن به بلوغ و ۵. مرحله مصرف گسترده. آلوین. سو در جای دیگر می‌گوید: «راه‌حل

مشکلات کشورهای جهان سوم، تأمین کمک خارجی در قالب‌های سرمایه، تکنولوژی و دانش فنی است. به همین منظور سیاست‌گذاران ایالات متحده در همراهی با روستو، کمک‌های خارجی آمریکا را به‌عنوان بهترین راه یاری‌رساندن به نوسازی کشورهای جهان سوم معرفی می‌کنند. سالانه میلیون‌ها دلار به‌منظور تأسیس بخش‌های زیربنایی و تولیدی به کشورهای جهان سوم پرداخت می‌شود و صدها هزار کارشناس فنی آمریکا نیز به این کشورها گسیل می‌شوند تا آنان را در رسیدن به مرحله خیز یاری دهند (سو، ۱۳۹۴، ۳۸).

اما نظریه دیگری که قصد آن است که در راستای توصیف مدرنیزاسیون کشورهای جهان سوم و نیز در تقابل با نظریه‌های توسعه و نوسازی متفکرانی همچون روستو مورد بررسی قرار گیرد، در ذیل مطرح خواهد شد. به عبارتی دیگر، رویکردهایی که در نقد نظریه‌های نوسازی از دل دیدگاه‌های مارکسیستی برآمدند، خاستگاه این نوع مکاتب (نوسازی) را در راستای منافع سرمایه‌داری می‌دانستند. یکی از این رویکردها، نظریه وابستگی نئومارکسی آندره گوندر فرانک، جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی است. در واقع، نظریه وابستگی که در اواخر دهه ۶۰ میلادی پدیدار شد، اساساً به دنبال رد الگوهای توسعه اقتصادی و نظریه نوسازی بود.

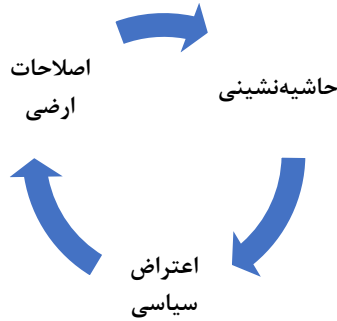
رنالد در کتاب «مسائل جهان سوم» می‌گوید: «فرانک (۱۹۶۹) بر این باور بود که جهان درحال توسعه از قرن شانزدهم میلادی به بعد به شکلی فزاینده در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری ادغام شده است. در واقع توسعه جهان پیشرفته (که به‌عنوان متروپل یا مرکز از آن یاد می‌کند) بر توسعه نیافتگی جهان درحال توسعه (که به‌عنوان اقتصادهای اقماری یا پیرامون شناخته می‌شوند) بنیان نهاده شد. از نظر او، توسعه و توسعه نیافتگی دو روی یک سکه هستند. مستعمرات پیشین با وجود دستیابی صوری به استقلال سیاسی، همچنان وابسته باقی مانده‌اند. متروپل‌ها می‌توانند بخش عمده مازاد اقتصادی این کشورها را با روش‌های متفاوت ایجاد انحصار، از آن خود کنند (رنالد، ۱۳۹۳، ۲۵). و به باور احمد ساعی، متفکران نظریه وابستگی از جمله گوندر فرانک معتقدند وابستگی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی کشورهای

توسعه نیافته به کشورهای پیشرفته، علت اصلی واپس ماندگی این کشورها در ابعاد گوناگون است. بنا بر ادعای نظریه پردازان وابستگی بخش اعظم انباشت سرمایه در کشورهای مرکز به حساب خروج مازاد اقتصادی از کشورهای پیرامون صورت گرفته است. وابستگی برای دورانی طولانی به معنی وارد کردن کالاهای ساخته شده صنعتی و صادر کردن مواد خام بوده، گذشته از اینکه چنین رابطه‌ای مانع رشد صنعت در کشورهای وابسته می شده است (ساعی، ۱۳۹۴، ۱۶).

سومین نظریه‌ای که در سطح کلان به بررسی توسعه و نوسازی کشورهای جهان سوم می پردازد، نظریه «نظام جهانی» امانوئل والرشتاین جامعه شناس و اقتصاددان آمریکایی است. وی اقتصاد جهانی سرمایه داری را به سه قلمرو جغرافیایی تقسیم می کند. در این خصوص اندرو جونز می نویسد: «اقتصاد جهانی سرمایه داری مورد نظر والرشتاین به سه منطقه ساختاری تقسیم می شود: مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون. همه کشورهایی که در آغاز سده بیستم جهان اول نامیده می شدند، ارزش مازاد را نه تنها از نیروی کار، بلکه از نواحی پیرامونی اقتصاد جهانی گرفته و تصاحب می نمودند. مناطق ساختاری سوم، یعنی نیمه پیرامون، به منزله عامل توازن سیاسی عمل می کردند. نواحی نیمه پیرامون تحت سلطه هیچ گونه فرایندی نیستند، ولی مناسبات اجتماعی آنها مستلزم بهره کشی کردن از نواحی پیرامونی و استثمار شدن از سوی نواحی مرکزی است (جونز، ۱۳۹۰، ۴۰).

به عبارتی، از نظر او نظام جهانی واقعی است که تمامی تعاملات بین ملل، شرکت‌ها، مؤسسات، طبقات و گروه‌های مختلف هویتی را در بر می گیرد. دولت در مرکز از جایگاه ویژه و قدرتمندی برخوردار است. از حیث سیاسی برای به دست آوردن بخشی از این قدرت از طریق جنگ‌ها یا تهدیدهای دیپلماتیک بر دولت‌های ضعیف‌تر فشار وارد می کنند. اما وضعیت در کشورهای پیرامون به گونه دیگری است؛ در آنجا دستمزد کارگران و به طور کلی نیروی کار ارزان است و نیز تأمین کننده مواد خام ارزان برای کشورهای مرکز هستند. حال با بهره‌گیری از سه رویکرد یادشده به

بررسی روند پی‌ریزی اصلاحات ارضی از جانب حاکمیت وقت و برآیند آن در سال‌های آتی خواهیم پرداخت.



اصلاحات ارضی

نظام فئودالی که برای چند هزار سال در جامعه بشری و به اشکال و سبک‌های مختلف حاکم بوده، دفعاتاً و یکباره با آغاز رنسانس و صنعتی‌شدن و مدرنیزاسیون از میان نرفت، بلکه در بسیاری از جوامع به شکل تدریجی جای خود را به ساختارهای اجتماعی و اقتصادی مرتبط با نظام سرمایه‌داری داده است. اما در برخی از کشورها که فئودالیسم به شکل یک ساختار اقتصادی و اجتماعی، بنیانی برای نظام‌های سیاسی بوده این نظام همچنان به حیات خود تا سده نوزدهم و بیستم ادامه داده و تنها با یک برنامه ضربتی حکومتی بود که دگرگون شد. به گفته مازیار بهروز: «در سال ۱۳۴۱، شاه یک فرآیند اصلاحی را آغاز کرد که به تغییر ایران از یک جامعه مبتنی بر کشاورزی، پیش-صنعتی و پیش-سرمایه‌داری به یک جامعه نیمه‌صنعتی سرمایه‌داری و آماده ادغام در نظام اقتصاد جهانی کمک کرد. هسته مرکزی این برنامه اصلاحی، که شاه دوست داشت آن را «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» بنامد، اصلاحات ارضی بود» (بهروز، ۱۳۸۰، ۸۰).

از این‌رو جامعه ایران در دهه ۴۰ از جمله جوامعی محسوب می‌شود که این اتفاق به صورت اصلاحات ارضی پدیدار می‌شود. در این خصوص

کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» نوشته: «در ۱۳۴۰، زمانی که مسئله اصلاحات ارضی به بحث عمومی کشیده شد، هیچ حزب یا گرایش سیاسی ایرانی در این نکته تردید نداشت که روابط تولیدی در کشاورزی ایران دارای ماهیتی فئودالی بوده است» (کاتوزیان، ۱۳۶۶، ۲۹).

اما در مورد ضربتی اجرا کردن اصلاحات توسط حکومت وقت، احمد اشرف می‌گوید: «در اوایل دهه ۴۰، دگرگونی‌هایی در سیستم کشاورزی رخ داده که این دگرگونی‌ها شامل موارد ذیل می‌شد: تجاری‌شدن تدریجی کشاورزی از طریق توسعه کشت محصولات قابل فروش در بازار، الغای تیولداری به‌عنوان یک نهاد واسطه‌ای میان حکومت و دهقانان، کالایی‌شدن زمین کشاورزی، رشد سریع زمینداری خصوصی و پیدایش کشاورزی گسترده سرمایه‌دارانه با استفاده از کارگران مزدبگیر. در این شرایط، تحت فشار دولت کندی، اصلاحات ارضی در ایران از بالا طرح‌ریزی و اجرا شد. در آغاز اصلاحات ارضی، نه دهقانان از پایین و نه بورژوازی از سطح میانی در آن مشارکت نجستند» (اشرف، ۱۳۹۳، ۲۱۴-۲۱۵).

حال ببینیم اصلاحات ارضی چه ویژگی‌هایی داشته و چگونه اجرا شد. اصلاحات ارضی محور اصلی انقلاب سفید بود. مقدمات این اصلاحات در ۱۳۴۰ در دوران نخست وزیری امینی آغاز شد و یک سال بعد شاه آن را تصویب و به‌عنوان مهم‌ترین دستاورد خود مطرح کرد. حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی وقت و از عاملان اصلی برنامه اصلاحات ارضی در عرض چهار ماه نخستین گام جدی را در جهت تقسیم اراضی در سراسر ایران برداشت. اما اگر بخواهیم سرنخ پدیدآمدن اصلاحات ارضی را بیابیم بایستی به وضعیت طبقه اشراف زمیندار از دوران مشروطیت به بعد نگاه کنیم. به گفته بشیریه: «در طی انقلاب مشروطه بخش‌های مترقی و روشن بین اشرافیت در پیشبرد انقلاب مشروطه بر ضد استبداد نقشی داشتند. در مقابل انقلاب مشروطه هم هیچ تهدیدی از لحاظ اقتصادی برای طبقه اشراف زمیندار ایجاد نکرد» (بشیریه، ۱۳۹۴، ۱۵). با این اوصاف، انقلاب نه تنها برای زمینداران تهدید نبود، بلکه آنها سهمیه مشخصی از کرسی‌های مجلس را در اختیار گرفتند. بشیریه در ادامه می‌گوید: در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ اشراف زمیندار

مهم‌ترین بخش طبقه مسلط را تشکیل می‌داد. «در مجلس هجدهم ۶۰ درصد از نمایندگان از طبقه اشراف زمیندار بودند. به موجب قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ زمینداران می‌توانستند تنها یکی از روستاهای خود را نگه دارند و بقیه املاک آنها مشمول قانون تقسیم اراضی می‌شد. اصلاحات ارضی طی سه دوره از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰ اجرا شد» (بشپریه، ۱۳۹۴، ۱۶).

آبراهامیان در «ایران بین دو انقلاب» توضیح می‌دهد: «قانون اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ که بعداً به نخستین مرحله اصلاحات ارضی موسوم شد، شامل سه ماده اصلی بود. نخست، زمینداران می‌بایست همه اموال کشاورزی را به استثنای یک پارچه روستا یا شش دانگ در چند روستا به دولت بفروشند. باغ‌ها، مزارع چای، زمین‌های مشجر و مزارع مکانیزه مستثنی بودند. دوم، غرامت متعلق به اربابان می‌بایست بر اساس تشخیص مالیاتی گذشته و در عرض ده سال آتی پرداخت می‌گردید. سوم، زمین خریداری شده توسط دولت می‌بایست فوراً به نسق‌دارانی که روی همان زمین کار می‌کنند، فروخته شود. همچنان که ارسنجانی همیشه تأکید داشت، هدف اصلاحات ارضی پدیدآوردن یک طبقه کشاورزان مستقل بود» (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۳۸۶). آبراهامیان در ادامه می‌گوید: «قصد ارسنجانی پدیدآوردن کشاورزان مستقل تا حد اکثر ممکن و قصد شاه از بین بردن نسق‌داران، اما نگه‌داشتن زمینداران تجاری تا حد اکثر ممکن بود. در سال‌های بعدی، این تفاوت ظریف عوارض عظیمی به بار آورد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۳۸۷).

ابراهیم فیوضات انگیزه پدیدآوردندگان اصلاحات ارضی را چنین توصیف می‌کند: «امینی و ارسنجانی برای فرار از بحران ناشی از ورود سرمایه‌های بیگانه به بانک‌های ایران و توزیع بهتر ثروت، به‌ویژه در میان روستاییان، اصلاحات ارضی را دامن زدند. اما محمدرضا شاه و دربار که تاب تحمل آن اصلاحات را هم نداشتند، با خودخواهی با اصلاحات رقیق علی‌امینی، نخست‌وزیر سال‌های ۴۰، و ارسنجانی، وزیر کشاورزی و متخصص اصلاحات ارضی آن زمان، مخالفت کردند. این دو در نظر داشتند اصلاحات ارضی معتدلی را در قالب کمک آمریکا به ایران ایجاد نمایند و با آن اصلاحات،

نظام شاهی را حفظ و تثبیت کنند و ساختار منطقی‌تری به آن بدهند» (فیوضات، ۱۳۸۲، ۱۲۵).

بنابر اظهارات و نقطه نظرات صاحب‌نظران، می‌توان دو عامل اصلی برای پدید آمدن اصلاحات ارضی ذکر کرد. نخست، از طرفی کشاورزی رو به موت که نمی‌توانست با واقعیت‌های متغیر نظام اقتصادی جهان همراه شود و از طرفی دیگر پدیده نوظهور توسعه و نوسازی که از طریق بالا و به سرعت انجام شد. ترکیب این دو روند متعارض، شرایطی را ایجاد کرد که برابند آن بسترهای مهمی برای تحولات بعدی در سطوح اجتماعی و سیاسی ایران آن دوران فراهم آورد. اما اصلاحات ارضی بر خلاف خواست اولیه حکومت نه تنها نتوانست مردم را در روستاها نگه دارد، تولید را افزایش داده و معیشت مردم را بهبود بخشد و به این وسیله رضایت از حکومت را فراهم کند، بلکه موجبات فرار از روستا و تبدیل بخش مهمی از مردم به حاشیه‌نشینان ناراضی را ایجاد کرد. اما مسئله اصلی آن است که چگونه این وضعیت به اعتراضات سیاسی منجر شد؟ موضوعی که در بحث بعدی به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

حاشیه‌نشینی شهری

اگرچه شهرها به‌عنوان مجتمع‌های انسانی پیشینه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارند، اما مفهوم آن در دوره مدرن و در چارچوب نظام جهانی جدید دگرگون شده و در پرتو تحولاتی مانند صنعتی‌شدن، شکل‌گیری بورژوازی و تبدیل نظام‌های فئودالی به نظام‌های مدرن و سرمایه‌داری، مفهوم جدیدی از آن شکل گرفت که در بسیاری از وجوه با شهر سنتی و به‌ویژه با تحول از نظام فئودالی به نظام صنعتی به شکل اساسی به‌عنوان یک پدیده پردردسر مطرح شد. ویژگی‌هایی که حاشیه‌نشینی را از بافت اصلی شهر جدا می‌کند، عبارت‌اند از: ویرانی واحدهای مسکونی، فرسودگی، عدم بهداشت مناسب، فقر اقتصادی، بیکاری، بزهکاری، فقر فرهنگی و نادیده‌شدن اهالی این مناطق از جانب مرکز که عمدتاً با جابه‌جایی جمعیت از روستا به شهر صورت گرفته که در ارتباط مستقیم با پدیده اصلاحات ارضی است.

اگر بخواهیم از عوامل پیدایش و ویژگی‌های حاشیه‌نشینی بیشتر بگوییم، بهتر است به گفته آصف بیات در کتاب «جنبش تهی‌دستان در ایران» بنگریم: «گسترش پدیده گروه‌های شهری جدید فاقد امتیاز، نتیجه سیاست‌هایی هستند که رضا شاه و محمدرضا شاه از سال ۱۳۰۹ به این سوی در پیش گرفته بودند. نتیجه مدرنیزاسیون در ایران، رشد سریع شهرنشینی، مهاجرت به شهر، ایجاد طبقات اجتماعی جدید (که برخی از آنها کاملاً مرفه بودند) و افزایش عمومی درآمدها بود و در همان حال موجب حاشیه‌نشینی اقتصادی و اجتماعی بخش وسیعی از جمعیت شهری شد» (بیات، ۱۳۹۳، ۵۵)

مهاجرت روستاییان به شهرها فرایندی را پشت سر گذرانده که از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ این فرایند شدت بی‌سابقه‌ای می‌گیرد. مسائلی از قبیل تکه‌شدن زمین‌ها بر اثر تقسیم اراضی، احتکار، دلالی، رباخواری و به‌صرفه‌نبودن زمین‌ها از حیث اقتصادی منجر به هدایت زارعین به شهرها شده برای کار در کارخانجات و کارگاه‌هایی که به سرعت در شهرها دایر می‌شدند. کارخانجات و کارگاه‌هایی که به نیروهای غیرماهر نیاز داشتند، سریعاً مهاجران روستایی را جذب می‌کردند بدون آنکه امنیت شغلی برای آنان ایجاد کنند. در این باب آبراهامیان در کتاب «تاریخ ایران مدرن» می‌نویسد: «کسانی که در تهران زندگی می‌کردند از فرصت دسترسی بهتر به آموزش، امکانات بهداشتی، رسانه‌ها، شغل و درآمد و همچنین دسترسی به فرایندهای تصمیم‌گیری برخوردار بودند. تعجبی نداشت که ساکنان روستاها و دیگر شهرهای کوچک‌تر، بی‌توجه به مشکلات و گرفتارهایی نظیر اجاره‌های بالا، تراکم جمعیت و آلودگی هوا، به امید یک زندگی بهتر مایل به مهاجرت به تهران بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۲۵۶-۲۵۷).

بنابراین، با ظهور پدیده حاشیه‌نشینی، مشکلات عدیده اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از قبیل پیدایش فقر و فاصله طبقاتی در شهرها، پیدایش زاغه‌نشین‌ها، سرقت، خشونت، اعتیاد، طلاق، وجود مشاغل نامناسب، اجاره‌نشینی، طردشدگی از جانب طبقه مرفه و نیز ادغام مهاجران روستایی در

حاشیه شهرهای بزرگ با فرهنگ‌های متفاوت که بعضاً به جای همبستگی اجتماعی موجب نزاع‌های درون‌گروهی می‌شد، بروز می‌کرد.

حال بر اساس رویکرد والرشتاین به صورت‌بندی زیست حاشیه‌نشینی شهرهای بزرگ خواهیم پرداخت. به عبارتی دیگر طبق نظریه نظام جهانی، کشورهای پیرامون که واجد نیروی کار ارزان هستند، در خدمت صنایع و کارخانجات وابسته به کشورهای مرکز قرار می‌گیرند و در این فرایند زیست آنان دستخوش تحولی نزولی می‌شود. بنابراین با ورود ایران به حوزه فعالیت اقتصادی جهانی، شکل‌بندی این طبقات تغییر می‌یابد.

در این خصوص آصف بیات می‌گوید: «از اوایل قرن بیستم به این سو، لایه‌بندی سنتی کم‌کم جایش را به «ساختار طبقاتی دوگانه» داد. پیوستن ایران به اقتصاد جهانی، به همراه به‌وجود آمدن صنعت کارخانه‌ای به ایجاد گروه‌بندی اجتماعی جدید منتهی شد و عمدتاً در قالب یک طبقه متوسط مدرن، یک طبقه کارگر و یک بوروکراسی مدرن که همه آنها ساکن مناطق شهری بودند، جلوه‌گر شد. این تغییرات اجتماعی با نوعی مدرنیزه کردن رفتار و سلوک شهری، الگوهای سکونت، مسکن و ساختار اجتماعی همراه شد. تهران که در سال ۱۲۸۴، شهر محصور با ۱۹ کیلومتر مربع وسعت و حدود ۱۶۰۰۰۰ نفر جمعیت بود، تا دهه ۱۳۱۰ چنان رشد کرد که بیش از ۳۰۰ هزار نفر را در خود جای داد و علاوه بر آن بخشی از جمعیت آن در محله‌هایی ساکن شدند که خارج از محدوده محصور شده تهران قرار داشت». سپس آصف بیات از فرایند ساختار شهری و الگوهای طراحی شده منطقه‌ای که منجر به جداسازی طبقاتی و شکل‌گیری محله‌های اطراف شهرهای بزرگ شد، سخن می‌گوید: «این فرایند به‌خصوص بعد از سال ۱۳۴۵ که مقررات معروف ماده ۱۰۰ قانون شهرداری تصویب شد، شتاب گرفت. این قانون، تخریب ساخت‌وسازهای غیرقانونی هم در داخل محدوده‌های شهری و هم در منطقه (حریم) اطراف شهرها را مجاز کرد. در نتیجه، سکونت‌گاه‌های غیررسمی و حاشیه‌ای بیشتر و بیشتر شده و به شکل‌گیری «جوامع مجزای تهی‌دستان» منتهی شد» (بیات، ۱۳۹۳، ۵۶-۵۷).

در ایران دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ متأثر از اصلاحات القایی از سوی کندی و مک‌نامارا در آمریکا مبنی بر جلوگیری از تأثیرگذاری اندیشه‌های انقلابی در میان کشورهای وابسته به آمریکا در دهه ۱۹۶۰ به تدریج اصلاحاتی برای بهبود زندگی مردم در روستاها و شهرها گذاشته شد. از سوی دیگر نیز بر اساس برنامه‌های توسعه کشور، صنایع جدید ایجاد شد و البته برخلاف کشورهای پیشرفته‌تر امروزی و مانند سده هجدهم و نوزدهم اروپا، بخش مهمی از صنایع در حاشیه شهرها ایجاد شدند و این مراکز هم بیشتر در چند شهر بزرگ مانند تهران، تبریز، اصفهان و مشهد مستقر بودند. اندیشه‌های انقلابی دینی متأثر از جریان‌های جهان اسلام مانند اخوان‌المسلمین و اندیشه‌های چپ‌گرای متأثر از شوروی، چین، کوبا و حتی فرانسه از طریق تحصیل‌کردگان ایرانی در میان این مراکز صنعتی به قشر کارگر و زحمتکش منتقل می‌شد و زمینه را برای اعتراض فراهم می‌کرد.

پیامدهای سیاسی و اجتماعی

چنانچه در بخش‌های پیشین در باب اصلاحات ارضی و مقوله حاشیه‌نشینی شهری بیان شد، این موضوع با عواقب و نتایج سیاسی و اجتماعی مهمی روبه‌رو شد و این عواقب هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی، اساس نظام‌های شهری را با چالش روبه‌رو کرد که در این بخش به برخی از پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن در سطوح فردی و اجتماعی خواهیم پرداخت.

طبعاً اصلاحات ارضی نمی‌توانست بر جامعه روستایی بدون تأثیر باشد، اما خواه‌ناخواه به تولید یک نیروی کار مازاد منجر شد. تا پیش از اصلاحات ارضی، همه مردم رعیت و مستخدم و نیروی کار در خدمت فئودال و خان محلی بودند که عمدتاً هم از شاهزادگان قاجار یا سران قبایل بودند. این ساختار سنتی هزاران‌ساله مردم را بر مدار خود حفظ می‌کرد. اما با انجام اصلاحات ارضی، مردم به دو دسته تقسیم شدند: کشاورز صاحب زمین و خوش‌نشینان بی‌زمین که این دسته دوم با توجه به مشکلات زندگی روستایی و رونق نسبی زندگی شهری و زرق‌وبرق تبلیغ‌شده از سوی حکومت، راهی

شهرها شده و ناگزیر در حاشیه شهرها مستقر شدند. درست در این زمان، دانشگاه‌ها نیز گسترش یافته، کتاب‌های مختلف منتشر شده و رادیو نیز در دسترس مردم قرار گرفت که امکان گوش دادن به برنامه‌های بی‌بی‌سی، بغداد، قاهره، مسکو و... فراهم شد.

طبعاً ترکیب انسان‌های نابرخوردار از امکانات زندگی، مشاهده نابرابری‌ها و دوگانگی‌های زندگی شهری، تبلیغات مخالفان سیاسی و فکری نظام سیاسی و اعتماد به نفس ایجاد شده از سوی برخی از فعالان سیاسی، احزاب و جریان‌های سیاسی مبنی بر امکان تغییر سرنوشت و توان دگرگون‌سازی وضعیت و اراده الهی یا تقدیر تاریخی برای حاکمیت انسان‌های فقیر یا همان زحمتکشان، مستضعفان و حاشیه‌نشینان، امکان‌های مهمی را برای اعتراض فراهم کرده و نیروی حاشیه‌نشینان را به عاملی فعال و پویا برای نقش آفرینی در مرکز سیاست تبدیل کرد.

همان‌طور که در نوشته‌های پیشین اشاره شد، در دهه ۴۰ تقسیم اراضی انجام شد اما منجر به اصلاحات اقتصادی اجتماعی نشد. روستاییان برای یافتن شغل از سرتاسر کشور به شهرهای بزرگ مهاجرت می‌کردند. از طرفی به دلیل تهی‌دست‌بودنشان امکان اسکان در شهر را نداشتند و در اطراف و حاشیه شهرها ساکن می‌شدند و از طرفی دیگر به دلیل نداشتن سرمایه، مهارت و تحصیلات نتوانستند جذب اقتصاد شهر شوند، بنابراین به حاشیه‌ها رانده شدند. عواملی از این دست آنان را به سمت ناهنجاری‌ها و آسیب‌های اجتماعی سوق می‌داد. به باور آبراهامیان در کتاب «تاریخ ایران مدرن»: «اصلاحات ارضی اعیان و اشراف روستایی را که طی سده‌ها بر دهقانان و ایلات سلطه داشتند تضعیف کرد و در مقابل، شمار قابل توجهی کشاورزان مستقل و کارگران بی‌زمین به وجود آمد که به لحاظ سیاسی در حکم نوعی بمب بودند» (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۲۵۲).

روستاییانی که در حاشیه شهرها، آلودگی‌هایی برای زیست‌شان ساخته بودند، همواره از سوی پلیس با تخریب سکونت‌گاهشان مواجه می‌شدند. از طرفی دیگر کمبود غذا، افزایش قیمت‌ها، مالیات‌ها، کرایه‌ها و نیز معضل

مسکن مردم را به شورش و اعتراض وامی داشت. بشیریه نیز درخصوص مهاجرت به شهرها و پیامدهای آن در کتاب «زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران» چنین نوشته: «انقلاب با ظهور جنبش توده‌ای مردم آغاز و به زودی به نیروی غیرقابل کنترل و مهیبی تبدیل شد. این مخالفت مردمی طی چند مرحله صورت گرفت. در آغاز، شامل شورش‌های مهاجران روستایی جدید بود. اصلاحات ارضی که به فروپاشی نواحی روستایی و افزایش شهرنشینی کمک کرد، موجب ایجاد املاک اجاره‌ای کوچک بدون افزایش تولیدات کشاورزی شد. اگرچه انبارهای عمومی هنوز ذخیره‌های قبلی را داشتند، اما به واسطه فساد و احتکار رایج در دستگاه‌های دولتی، امکان توزیع آنها در میان مردم وجود نداشت. بنابراین، دلیل خوبی برای نارضایتی و عصبانیت شدید مردم وجود داشت» (بشیریه، ۱۳۹۷، ۱۶۶).

حال به بررسی شرایط حاصل شده از اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۲ در سه سطح کلان، میانی و خرد با استناد بر رویکردهای نظریه نظام جهانی امانوئل والرشتاین، نظریه وابستگی آندره گوندر فرانک و نظریه نوسازی والت ویتمن روستو خواهیم پرداخت. بر اساس این رویکردهای سه‌گانه، کشور ایران در مناسبات تقسیم کار بین‌المللی با داشتن اقتصاد تک‌محصولی جزء کشورهای پیرامون محسوب می‌شد که درآمد حاصل از این اقتصاد (نفت) به صورت نابرابر در سطح کشور توزیع می‌شد. از زاویه دید رویکرد گوندر فرانک، می‌توان نتیجه گرفت که ایران کشوری وابسته به شمار می‌آمد و در سطح جهان از موقعیت نابرابری برخوردار بود. به عبارتی با وام‌گرفتن از صندوق بین‌الملل پول و واردات کالاهای مصرفی به داخل، موجبات وابستگی‌اش را فراهم می‌کرد. از طرفی دیگر در سطح خرد، طبق نظریه مدرنیزاسیون روستو، با احداث کارخانجات و کارگاه‌ها در شهرها و به‌کارگیری نیروی کار ارزان، موج گسترده مهاجرت روستاییان به شهرها را رقم می‌زد.

نتایجی که از دل پدیده مدرنیزاسیون یا نوسازی در آن دوره بیرون می‌آمد، توسعه صنعت، افزایش جمعیت و در پی آن جابه‌جایی مردم از مناطق روستایی به کلان‌شهرها بود. بنابراین ما شاهد گسترش شهرنشینی از دهه ۳۰ به بعد هستیم که با خود ویژگی‌های کلان‌شهرها از قبیل سرمایه‌گذاری‌ها،

بورس‌بازی زمین و... را به همراه داشت. در کلان‌شهرها محلات دوگانه‌ای پدید می‌آمد که ویژگی عمده‌اش تضاد و تناقض میان محلات مرفه‌نشین و حاشیه‌نشین یا حلی‌آبادها بود. از آنجا که اصلاحات ارضی موجبات مهاجرت نیروی کار روستایی به شهر را فراهم آورد، طبیعی است که این نیرو در تناقض با مرفه‌نشینان کلان‌شهرها قرار گیرند؛ زیرا آنان با مستقرشدن در حومه کلان‌شهرها، نه از تحصیل درستی برخوردار بودند تا بتوانند به واسطه آن شغل مناسبی احراز کنند و نه صاحب سرمایه‌ای بودند که بتوانند از طریق آن در شهرها یا کلان‌شهرها زیست مناسبی داشته باشند. تعارضات و تناقضات عمیق میان حومه و مرکز کلان‌شهرها بحران‌هایی می‌آفرید که نهایتاً به اعتراضات و تظاهرات مردمی منجر می‌شد.

ابراهیم فیوضات این بحران‌ها را از یک دهه پس از سقوط مصدق می‌بیند و می‌گوید: «کمتر از یک دهه پس از سقوط مصدق، کشور با بحرانی جدی مواجه شد. این بحران ناشی از ورود سرمایه‌های بیگانه به بانک‌های ایران بود. سرمایه‌ها به علت نبود زیربنای مناسب، به جای مشارکت در صنعت، به بانک‌ها سرازیر شد و گردش پول رونق یافت، در نتیجه، بحران دهه‌ی ۳۰ به وجود آمد. برای مهار این بحران نخست‌وزیر وقت دست به اصلاحات ارضی زد. این اصلاحات بینش سیاسی مردم، به‌ویژه روستاییان را بالا برده و بینش آنها را نسبت به زندگی تغییر داد و ایستادگی آنان را در مقابل رژیم شاه دوچندان کرد. بحرانی که در پی آمد، اصلاحات را به انقلاب تبدیل نمود» (فیوضات، ۱۳۸۲، ۱۲۵-۱۲۶).

علاوه بر مطالب یادشده درخصوص عوامل تأثیرگذار بیرونی بر کشورهای جهان سوم از جمله صدور الگوهای توسعه و مدرنیزاسیون از جانب کشورهای مادر به کشورهای پیرامون با اهداف و انگیزه‌های سودجویانه، دلیل دیگری نیز در این امر نقش عمده‌ای دارد و آن ممانعت از نفوذ کمونیسم در دوران جنگ سرد به کشورهای جهان سوم و به‌ویژه کشور ایران که در همسایگی آن قرار داشت، بود.

احمد اشرف در کتاب «طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران»، در این خصوص نوشته: «طی دو دهه ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰، ایالات متحده آمریکا ترغیب کردن کشورهای کم‌تر توسعه‌یافته را به انجام اصلاحات ارضی معتدل، در برنامه کمک‌های خارجی خود گنجانده بود، تا به این وسیله قابلیت آنها در پایداری در برابر به اصطلاح خطر پیشروی کمونیسم تقویت کند. متعاقب این سیاست، آمریکا به‌طور دائم ضرورت انجام اصلاحات ارضی را به شاه گوشزد می‌کرد. شاه که از تشویق آمریکایی‌ها دلگرم شده بود، با صدور یک فرمان حدود سه هزار روستا از اراضی سلطنتی را میان دهقانان تقسیم کرد» (اشرف، ۱۳۹۳، ۲۰۹-۲۱۰).

آبراهامیان نیز نتیجه‌گیری مشابهی با اشرف دارد و «ایران بین دو انقلاب» می‌گوید: «ایران در سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در نتیجه بحران شدید اقتصادی، اندوخته‌های خارجی کشور را کاملاً مصرف کرد و از این رهگذر به درخواست کمک اضطراری، هم از صندوق بین‌المللی پول و هم از حکومت ایالات متحده، استقراض هنگفتی دریافت کرد. کابینه‌کندی با این اعتقاد که اصلاحات لیبرالی بهترین تضمین در برابر انقلاب کمونیستی است، ۸۵ میلیون دلار پیشنهاد کرد به این شرط که شاه چهره‌های لیبرال را وارد کابینه کند و گام‌های مؤثری برای انجام اصلاحات ارضی بردارد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۳۸۵).

بشیریه در کتاب «زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران» از حمایت شاه توسط غرب سخن می‌گوید که چطور این حمایت در راستای منافع اقتصادی غرب بوده و چگونه به تأسیس نظام امنیتی (ساواک) کمک می‌کند: «شاه از همان ابتدای سلطنت خود کاملاً به غرب و به‌ویژه آمریکا برای بازسازی یک دولت ایرانی قوی پشت‌گرم بود. به دنبال جنگ، کمک نظامی آمریکا برای بازسازی ارتش ایران ضروری و اساسی می‌نمود و با شکست نهضت ملی در کودتای آمریکایی ۱۹۵۳ منافع آمریکا در ایران و در نهاد سلطنت ابعاد جدیدی به خود گرفت. نفت ایران در میان کشورهای غربی از جمله آمریکا تقسیم شد. علاوه بر این، در دهه ۱۹۵۰ کمک اقتصادی و مالی آمریکا به ایران گسترش یافت. در ۱۹۵۷، آمریکا در تأسیس پلیس امنیت (ساواک) به

ارتش کمک کرد و در ۱۹۵۹ شاه موفق به انعقاد پیمان دوجانبه‌ای با آمریکا شد که آمریکا را مستقیماً متعهد به دفاع از ایران می‌ساخت. تا اواخر دهه ۱۹۵۰، ایران کاملاً در نظام سیاسی و نظامی غرب ادغام شد و این امر موقعیت شاه را کاملاً تحکیم بخشید» (بشیریه، ۱۳۹۷، ۴۰-۴۱).

موارد اشاره شده در بالا، نشان از عدم استقلال ایران می‌دهد و به عبارتی نظریه گوندر فرانک اثبات‌کننده وابستگی کشورهای پیرامون به مرکز با اهداف سلطه‌جویانه کشورهای مرکز است. مشاهده شد که قرارگرفتن ایران طبق نظریه نظام جهانی در مدار پیرامون و وابستگی به غرب یا به عبارتی جهان سرمایه‌داری، در روند مدرنیزاسیون نه تنها ناکام ماند، بلکه موجب اعتراضات و شورش‌های مردمی در سال‌های آتی گشت. دامنه این اعتراضات را از اوایل ۴۲ می‌توان مشاهده کرد. به گفته آبراهامیان: «بیهودگی این نتایج در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آشکار شد که هزاران نفر کسبه، روحانیون، کارمندان، معلمان، مزدبگیران و کارگران بیکار، در ایام ماه محرم، در اعتراض به شاه به خیابان‌ها ریختند» (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۳۸۸).

در چنین شرایطی، نارضایتی عمومی یا اعتراضات ابتدا به صورت خودجوش یا سازمان‌دهی ابتدایی صورت می‌گرفت، اما رفته‌رفته تظاهرات و راهپیمایی‌های سامان‌یافته‌تری به راه می‌افتاد. چنانچه بشیریه در «زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران» می‌گوید: اگرچه در ابتدا اپوزیسیون توده‌ای نوظهور به ندرت سازمان‌دهی خاص خودش را در اختیار داشت، اما به گونه‌ای فزاینده کانال‌های ارتباط سنتی نظیر اصناف بازار، هیئت‌ها، مساجد و قهوه‌خانه‌ها ابزار ضروری ارتباط را فراهم ساختند. مساجد و بازارها مهم‌ترین نقش را در بسیج و سازمان‌دهی مخالفان عمومی بر عهده داشتند (بشیریه، ۱۳۹۷: ۱۶۸).

افزایش فقر، شدت‌یافتن فاصله طبقاتی و تبعیض اجتماعی موجب پیدایش گروه‌های سیاسی مخالف حکومت شد. این شرایط پیوستن جوانان حاشیه‌نشین به احزاب و گروه‌های سیاسی را به همراه داشت. از طرفی دیگر سرکوب توسط شاه و به واسطه ساواک بر رادیکالیزه‌شدن این حرکت‌ها

انجامید. در این خصوص بهروزی می‌گوید: «اصلاحات شاه در دهه ۱۳۴۰ و تحکیم قدرت او هیچ رقیبی را برایش در صحنه سیاسی باقی نگذاشت. آمریکا پشتیبان قدرت او بود. اگر شاه در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ موفق نشده بود که حکومت خود را تثبیت کند، دستاوردهای دهه ۱۳۵۰ رژیم امکان‌پذیر نمی‌شد. با وجود قتل منصور، نخست‌وزیر و سوءقصد به جان شاه، او توانست با ضربه‌زدن به فداییان اسلام و مارکسیست‌ها، گروه‌های درگیر را نابود سازد (بهروز، ۱۳۸۰، ۱۰۱-۱۰۲).

بر اساس نکاتی که در مبحث پیامدها آمد، روشن شد که بخش مهمی از نیروی اعتراض‌کننده در جریان فعالیت‌های انقلابی سال‌های دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ را حاشیه‌نشینانی تشکیل می‌دادند که از روستاها به شهرها آمده بودند و به خاطر فعالیت در صنایع پیرامون شهرهای بزرگ و کسب آگاهی از زیست ناعادلانه خود از جانب جریان‌ها و گروه‌های سیاسی مخالف حکومت قرار گرفتند و از سوی دیگر با دیدن زندگی طبقات مرفه‌تر شهرها از این فاصله طبقاتی ناراضی بوده و به اعتراض سیاسی به عنوان امکانی برای تغییر و تحول روی آوردند.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحثی که در بخش‌های مختلف این نوشته ارائه شد، می‌توان به استنتاجاتی چند برای رابطه دو متغیر اصلاحات ارضی و اعتراضات سیاسی و انقلاب در ایران رسید. اصلاحات ارضی که ابتدا توسط امینی، نخست‌وزیر وقت و ارسنجانی، وزیر کشاورزی آن دوره، جهت ثبات بخشیدن به اقتصاد و ممانعت از بحران ناشی از ورود سرمایه‌های خارجی به بانک‌های ایران طرح‌ریزی شده بود، اما با اجرای سریع و آمرانه توسط محمدرضا شاه و درباریان‌ش در سال ۱۳۴۲، سیل گسترده‌ای از مهاجرت روستاییان به شهر را فراهم آورد که به موجب آن حاشیه‌نشینی شهری شکل گرفت. به عبارتی این پدیده موجب شکل‌گیری بافت جمعیتی‌ای شد که از امکانات و خدمات شهری بی‌بهره بوده و زیست آنان در کلان‌شهرها با تضاد عمیقی جریان داشت. از تضاد این محلات بی‌بضاعت و شهرهای بزرگ مدرن، شورش‌ها و

قیام‌هایی آفریده شدند که در نهایت به انقلاب سال ۱۳۵۷ منجر شد. شکل‌گیری این پدیده نشئت‌گرفته از عوامل بیرونی و درونی بوده که هر یک از این عوامل در ظاهر خواهان مدرنیزاسیون و نوسازی در جامعه بوده، اما فی الواقع با نیت منفعت‌طلبانه و سودجویانه حرکت کرده‌اند.

بر اساس رویکرد نظریه‌های نظام جهانی امانوئل والرشتاین و نظریه وابستگی گوندر فرانک، ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ در موقعیت کشورهای پیرامون قرار داشته که از حیث اقتصادی تک‌محصولی بوده و وابسته به کشورهای مرکز. از آنجا که طبق نظریه روستو هدف کشورهای مرکز کمک‌رسانی به کشورهای جهان سوم جهت تبدیل آنان به کشورهای توسعه‌یافته است، آن کشورها علی‌الخصوص ایالات متحده آمریکا، با سرمایه‌گذاری در ایران قصد نوسازی و مدرن‌کردن جامعه را داشته‌اند. از این رهگذر، وابستگی به واسطه قرض‌ها افزایش یافت و واردات بر روند وابستگی توسعه اثر گذاشت.

همان‌گونه که در این تحقیق بررسی شد، روند مدرنیزاسیون و توسعه به دلیل اجرای سریع و از بالا به صورت آمرانه نه‌تنها راه درستی را طی نکرد، بلکه منجر به شورش و قیام‌های شهری شد. آمیزه‌ای از عوامل داخلی و خارجی موجب بحران عمومی سیاسی و اجتماعی سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۲ شد. تغییرات اجتماعی که عمده‌ترین آن اصلاحات ارضی بود، تنش‌های اجتماعی را آفرید که این تنش‌ها موجبات رادیکالیسم اجتماعی را در میان روشنفکران، علما و طبقه متوسط سنتی فراهم کرد. شکل‌گیری احزاب و گروه‌های سیاسی مدافع طبقات محروم از دهه ۳۰ آغاز گردید. ابتدا فعالیت آن گروه‌ها به صورت اصلاحاتی بود، اما با سرکوب آنها توسط شاه به تدریج رادیکالیزه شده و گروه‌های تندرو اسلام‌گرایان و چپ‌گرایان متأثر از جنبش‌های چریکی دهه ۶۰ میلادی پدیدار شدند. یکی از شاخص‌ترین حرکت‌های چریکی در بهمن سال ۱۳۴۹، پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، دهکده‌ای در استان شمالی گیلان را مورد حمله قرار داد که این حرکت نقطه شروع مبارزه مسلحانه علیه حکومت شاه شد. در شهریور ۱۳۵۰ نیز مجاهدین مسلمان دست به عملیات مسلحانه زدند که با سرکوب نیروهای

امنیتی مواجه شدند. علاوه بر گروه‌های تشکیلاتی، عملیات ترور نیز صورت می‌گرفت.

از بررسی انجام‌شده روشن شد که متغیر اصلاحات ارضی با ایجاد متغیر حاشیه‌نشینی و آن هم در بستر اصلاحات کلان‌تر اقتصادی و صنعتی و آموزشی، در پرتو برنامه‌های دولت آمریکا در دوره کندي و مك‌نامارا و آن هم در جهت خلع سلاح چپ‌ها و شوروي از تأثیرگذاری بر مردمان دول متحد آمریکا، توانست هم سرباز لازم برای گروه‌های سیاسی تدارك ببیند و هم از يك نیروی منفعل در جامعه ایران، توده‌هایی پویا برای اثرگذاری بر امر سیاست در قالب اعتراضات، شورش‌ها و سرانجام انقلاب فراهم آید. لذا در روند مباحث مقاله دریافتیم که فرضیه اصلی تأیید می‌شود و بدون این نیروی فعال حاشیه شهری، انقلابیون امکان گسترش اعتراض و تداوم روند اعتراضات را نداشته و احتمال تبدیل آن به يك انقلاب فراگیر را نداشتند.

از این مباحث می‌توان به چشم‌اندازی برای تحولات آینده ایران نیز رسید. نکته نخست اینکه تحولات دهه‌های پایانی دوران پهلوی و اوآن دوره جمهوری اسلامی ایران شرایطی را فراهم آورد که نظام روستایی و جایگاه آن در حیات سیاسی و اجتماعی ایران تقریباً حذف شد و جامعه ایران به یک نظام با اکثریت قاطع جامعه شهری تبدیل شد. از سوی دیگر، در پرتو تحولات دهه نخست انقلاب، حاشیه‌نشینی کاهش یافت، اما در دهه‌های بعدی به تدریج در حال شکل‌گیری است، البته با سبک و سیاق دیگری که این موضوع در حوادث سال ۱۳۹۶ به یک امر درخور توجه تبدیل شد و به نظر می‌رسد در سال‌های بعدی می‌تواند زمینه‌ساز حوادثی در عرصه سیاست ایران باشد.

منابع:

۱. ادیب، علی (۱۳۶۳)، نقش دانشجوی در تحول اجتماعی، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
۲. اسفندیاری مهني، زهرا (۱۳۹۵)، بررسی و تبیین جنبش‌های دانشجویی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ ه.ش، فصلنامه رهیافت تاریخی، بهار، شماره ۱۴.
۳. اشرف، احمد (۱۳۹۳)، طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ترجمه سهیلا ترابی‌فارسانی، تهران: انتشارات نیلوفر.
۴. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
۵. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹)، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
۶. برنل، پیتر و رندال، ویکی (۱۳۹۳)، مسائل جهان سوم، ترجمه احمد ساعی، سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۹۴)، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران: نشر نگاه معاصر.
۸. بشیریه، حسین (۱۳۹۷)، زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران، ترجمه علی اردستانی تهران: نشر نگاه معاصر.
۹. بهروز، مازیار (۱۳۸۰)، شورشیان آرمانخواه، ترجمه مهدی پرتوی، تهران: انتشارات ققنوس.
۱۰. بیات، آصف (۱۳۹۳)، سیاست‌های خیابانی جنبش تهری‌دستان در ایران، ترجمه سید اسدالله نبوی‌چاشمی، تهران: نشر پردیس دانش.
۱۱. جونز، اندرو (۱۳۹۰)، نظریه‌پردازان بزرگ جهانی‌شدن، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: نشر چشمه.
۱۲. رنجبر، مقصود (۱۳۸۶)، اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران در دهه ۱۳۴۰، مجله زمانه، شماره ۵۷.
۱۳. ساعی، احمد (۱۳۸۴)، توسعه در مکاتب متعارض، تهران: نشر قومس.

۱۴. سو، الوین (۱۳۸۸)، **تغییر اجتماعی و توسعه**، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۵. شوکت، حمید (۱۳۷۸)، **کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی**، تهران، انتشارات عطایی.
۱۶. شیرویدی، مرتضی (۱۳۸۹)، **انقلاب اسلامی و جنبش دانشجویی**، **مجله معرفت**، شماره ۲۸.
۱۷. فوران، جان (۱۳۷۷)، **مقاومت شکننده**، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات رسا.
۱۸. فیوضات، ابراهیم (۱۳۸۳)، **اصلاح‌گری و ایران**، تهران: نشر روزآمد.
۱۹. کاتوزیان، همایون (۱۳۶۶)، **اقتصاد سیاسی ایران**، ترجمه محمدرضا نفیسی، تهران: انتشارات پایپروس
۲۰. کدی، نیکی (۱۳۶۹)، **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر قلم.
۲۱. معاونت خدمات مدیریت دفتر رئیس‌جمهور (۱۳۸۰)، **اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران**، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.